

---

مصاحبه با حضرت آیه الله هاشمی رفسنجانی روز سه شنبه مورخ ۸۰/۵/۱۶

ساختمان قدس جناب استاد در جلسه گذشته، بحث ما آخرین بحثی که مطرح کردیم بحث انسان بود در علوم سیای ارتباط بین حکمت نظری و حکمت علمی خیلی مهم و در واقع یک رابطه تولیدی بین اینها برقرار است یکی از مباحث مورد نظر در مبانی نوع نگاه هر مکتب و هر متفکر به انسان است آن وقت اولین سؤالی که مطرح می شود اینست که انسان ها که می خواهند در یک جامعه دور هم جمع شوند آیا ذاتاً نسبت به همدیگر بیگانه اند یا این که در درون اینها یک سری و گرایشاتی قرار داده شده برای این که نسبت به هم همگرایی داشته باشند. فلاسفه غربی در هر دو قسمت نظر دارند هابس می گوید که: انسان ها ذاتاً از هم بیگانه اند و لذا اگر حکومت نباشد اینها مثل گرگ به جان هم می افتند و همدیگر را می درند و راه حلی ارائه می دهد که حتماً باید یک حکومت دیکتاتوری مطلقه، خودش لفظ لوایتان را به کار می برد یک غول عظیم الجثه افسانه ای، می گوید این دولت است باید باشد و انسان ها را کنترل کند و استدلال می کند که چرا انسان ها از یکدیگر بیگانه اند چونکه انسان ها ذاتاً خودخواه فرصت طلب و منزلت طلب هستند استدلال سومش این است که انسان ها قدرت طلبند برای این که خواسته های خودشان را تأمین کنند ارسطو به گونه دیگری به این سؤال پاسخ می داد ارسطو می گفت انسان ها ذاتاً به یکدیگر کشش دارند یگانه اند و لذا به تنهایی نمی توانند زندگی کنند باید دور هم جمع شوند استدلالش هم همین بود چون انسان مدنی بالطبع است حالا ما در این قسمت می خواستیم دیدگاه حضرت عالی را داشته باشیم راجع به این مسئله بیگانگی و یا یگانگی انسان ها؟

□ من فکر می کنم که این مطالبی که از این آقایان نقل می شود مثل ارسطو، و بعضی از این متفکرین جدید، بخشی از مطالب باشد بعید می داند که یک کسی

---

مطلق بگوید انسان‌ها از هم یگانه‌اند باید به زور اینها را دور هم جمع کنیم یا این که بگوید انسان‌ها با هم صمیمی‌اند و به طور طبیعی نسبت به هم گرایش دارند و با هم اختلافی ندارند آدم بعید می‌داند که متفکری، انیجوریک بعدی حرف بزند اولاً در واقعیت‌های زندگی انسان‌ها

را می‌بیند، آن چیزی که در دست ماست مکت خودمان اسلام است، قرآن است تقریباً ادیان قبل هم همین جوری بودند خیلی زیاد فاصله‌ای با مطالب ما نداشتند انسان‌ها به صورت مجموعه‌ای تفرین شده همین طور که خود قسران می‌گوید در وجودش خیر و شر هست، مایه‌های فلاح و شقاوت هم هست در درون خودش هم راهنمایی‌هایی دارد برای این که از استعدادهايش در هر دو جهت استفاده کند آزاد و مختار آفریده شده می‌تواند تصمیم بگیرد عوامل خارجی هم روی تصمیمش تأثیر دارد، آنان واقعاً تربیت‌پذیر است تأثیرپذیر است استعدادهايش به کمک عوامل خارجی به شکل مثبت یا منفی شکل می‌گیرد به نظر من تعریفی که قرآن از انسان ارائه می‌دهد، یک مبنای واضحی دارد از سر تا ذیل قرآن این گونه است، تمام مبانی ما، مکت ما، فقه ما، همه قیامت ما، فلسفه ما همه برای این نسل تنظیم شده، روشن است من فکر می‌کنم غربی‌ها و دیگران هم بخشی از حرف‌هایشان نقل می‌شود، واقعاً آنان یک موجودی است که در وجودش دارد که آن را از سایر هموعانش متمایز می‌سازد انسان‌گریزی در وی هست، شرارت هست نقطه مقابلش هم وجود دارد جاذبه هست که به خیر و سعادت دیگران بیاندهد فداکاری کند، به کمک دیگران کمک کند، از خودش بگذرد. یا سود طلب باشد، وقتی که با کسی برخورد می‌کند، بالاخره منافعی دارد، او محاسبه می‌کند، عقل دارد، تحت تأثیر آن محاسبه‌اش رابطه صمیمی و همکاری جویانه برقرار می‌کند، گاهی هم منافعش آسیب می‌بیند حالت گریز و یا برخورد پیدا می‌کند نخواهیم یک حکم کلی ارائه دهیم بر مبنای یک سیاست عمومی هم یک طرفه تنظیم بشود واقعاً امکان‌پذیر نیست این عمل را به تاریخ، نه عقل و نه تجربه فعلی ثابت می‌کند، شما ببینید در بدو آفرینش بحث انسان که می‌شود به مسجد می‌شوند، با خبر

---

می شوند که، بناست موجودی خلق بشود آنها شر را در وجود انسان می بینند چون این عوامل شرارت‌زا در وجود خودشان نیست، عنصر جدیدی در انسان می بینند حالا چقدر خداوند انسان را معرفی کرده، معلوم می شود یک قدری بیش از اینها، مطلع بودند، بدیهایشان را می دیدند سفک دما همین‌که شما سؤال می کنید بیگانگی از هم، البته تعبیر بیگانگی به نظرم تعبیر رسایی نیست چون بیگانه ممکن است خیر و شرش نرسد، آیا انسان‌ها با هم خصمند، بی تفاوتند یا نسبت به هم جاذبه دارند باید یک تقسیم وسیع‌تری بکنیم، اگر فرض هم بکنیم این آیات سمبلیک... باید باشد حقیقت هم باید باشد همانجا خداوند می گوید خوب خیرش بر شرش می چربد و آنها قانع می شوند پس به نظر من مکتب اسلام مبنایش همین است که در انسان استعداد هر دو طرف هست بلکه هر سه طرف یعنی بی تفاوتی، خصومت، نمی دانم شما می گوید بیگانگی و دوستی و جاذبه همه اینها در وی هست حالا از این زاویه بخواهیم وارد دولت‌ها، حکومت و سیاست بشویم ما با چنین موجودی طرفیم خود همین موجود آمده برای خودش سیاست درست کرده، مدیر درست کرده، رهبر درست کرده چند تا دور هم جمع شدند یکی رئیس قبیله شده، یکی پدر شده، اینها ابتکار خودشان بوده حالا آن هدایت آسمانی هم در ادیان بوده ولی در فطرت خودشان هم همینها بهوده از اول همین کار را کردند.

مبنای نظری این پاسخ را هم داشته باشیم بعضی از محققین در دیدگاه اسلامی می گویند که انسان وحشی بالطبع است و مدنی بالفطره است و این دورا تفکیک می کنند حالا بعضی‌ها به بعضی از مفسران هم این را نسبت می دهند یک طبیعت قائلند و یک فطرت استدلال می کنند اگر فطرت آدمی بر وجودش (طبیعت) غلبه کند به سمت خیرات و خوبی‌ها و یا اصطلاح بیگانگی با انسان‌های دیگر می رود ولی اگر آن بخش طبیعت غلبه کند که احتمالاً بعضی از غرائز هم در این بخش قرار می گیرد مثل غریزه قدرت طلبی، غریزه شهرت طلبی اینجا میل پیدا می کند به سمت همان چیزی که هابز می گوید، و انسان‌ها دیگر دشمن همدیگر می شوند ممکن است که تعارضات و جنگ‌ها اتفاق بیفتد و بعضی‌ها از نظریه استخدام هم

---

صحبت می‌کنند نظریه استخدام علامه طباطبایی نسبت داده می‌شود به نظر شما از نظر قرآن به این مقولات چگونه می‌توان نگاه کرد.

□ این که فطرت و طبع را از هم جدا کنیم حرف نامعقولی است تعبیر معروفش مدتی بالطبع است طبع و فطرت دو تعبیر از یک واقعیت است، همین حرف خوب می‌رساند که هر دوی اینها در وجود انسان هست وجود انسان به گونه‌ای آفریده شده: انا خلقناکم من نطفه. این نطفه یکی از تغییرهایش همین است که آن دسته مختلف در طبیعت انسان وجود دارد و هر گوشه‌ای از آنها می‌تواند جوانه بزند تحت هر شرایطی با یک مهم خوب با یک تصادف خوب با یک تفکر به موقع با یک برخورد مناسب با طبیعت خیلی جاها می‌تواند اتفاق بیفتد که انسان بخش‌های مختلفی از وجودش رشد بکند شما مبنا را بر این بگذارید که در وجود انسان استعداد، که در یک تقسیم‌بندی خیر و شر است اگر این خیر و شر را باز کنیم از آن ده‌ها جوانه می‌زند و چند عصر باز می‌شود حالا نظر استخدام که آقایان مثال می‌زنند این هم می‌تواند در مسیر خیر باشد حتماً در مسیر شر نیست، ممکن است خود خواهی هم در آن باشد آدم برای خودش بخواهد این کار را هم بکند اینجا ممکن است نفع به خیر هم در آن باشد یک عده را جمع می‌کند برای این که فرمانش را ببرند که به آن خیر برسد از آنها دفاع بکند آن‌ها را اداره بکند با هم کمک بکنند باز می‌فهمند که یک رئیس لازم دارند بالاخره خداوند این را در خود انسان قرار داده طبع برتری را در مقابل فطرت تواضع هم هست من می‌خواهم بگویم واقعیت رو جنبه‌هاست یک موجود یک بعدی قطعاً نیست، دو بعدی هم نیست، منتها در تقسیم اصلی خیر و شر در مقابل هم قرار گرفته سعادت و شقاوت صد جور تعبیر از همین یک محتوا، شاخه‌هایش را هم در بقیه مسائل می‌بینیم جناب استاد در بحث‌های سیاسی که امروزه متداول است وقتی که همه نظریه‌ها را می‌خوانیم به هر حال یک ارتباطی بین نوع نگاهی که به انسان دارد (قوای انسانی) و نوع نظام سیاسی که تأسیس می‌کنند همیشه برقرار بوده می‌خواهیم عرض کنم که در نظریه‌های معرفی در بحث‌های سیاسی معمولاً بین نگاهی که به انسان هست نوع

---

نگرش و نوع نظام سیاسی که مطرح می‌شود یک رابطه‌ای را برقرار می‌کنند حالا یا بحث را از نظام سیاسی شروع می‌کنند و به صورت معکوس حرکت می‌کنند به سمت انسان‌شناسی یا این‌که بر عکس مثلاً متفکران قدیم ابتدا از انسان شروع می‌کردند مثل ارسطو بعد می‌رسیدند به بحث‌های سیاسی یا نظام‌های سیاسی ولی متفکران جدید بعد از ماکیاوی نوعاً از نظام شروع کردند بعد برگشتند به انسان‌ها و شناخت انسان‌ها اگر، تفکر اسلامی را یک تفکر نظام‌مند، یک منظومه در نظر بگیریم آن وقت نگاه مسلمان‌ها، نگاه قرآن به انسان به نظر شما چگونه است؟ من سؤال این نیست که انسان‌ها نسبت به هم بیگانه‌اند یا تمایل به زندگی دارند یا انسان‌ها خصم یکدیگر یا رفیق همدیگر هستند بلکه سؤال این است که انسان را به عنوان یک موجود بتوانیم تحلیل کنیم چه عناصری در او هست غیر از خیر و شر، فرض کنید عناصر شناختی که بتواند خیر و شر را بشناسد با چه ابزاری اینها را می‌شناسد آیا خود انسان در وجود خودش به اندازه کافی امکان شناخت خیر و شر خودش یا اجتماع خودش را دارد یا اساساً نه، باید از بیرون هم کمکی برایش صورت بگیرد لذا متفکران ماتریالیست هم بیشتر به قوای درونی انسان‌ها تأکید می‌کنند، نظر حضرت عالی چیست؟ برداشت شما از دیدگاه اسلام نسبت به قوای شناختی انسان نسبت به خیر و شر چیست؟

□ حالا این که من چه نظری داشته باشم من خودم تحقیق روانشناسانه، جامعه‌شناسی کامل نکردم خب باید برگردیم به خیلی جاها که از قدرت ما بیرون است، همین مقدار اطلاع عمومی که دارم به اضافه قرآن من مهم‌ترین منبع برای اظهار نظر، قرآن است حالا یک جایی مسلمات علمی و قرآن در تعارض باشد هر که البته خیلی که برخورد می‌کنم آن وقت می‌رویم ببینیم اینجا باید چه کار بکنیم به نظر می‌رسد که قرآن اصل را دین قرار داده است که در خود انسان ابزار شناخت را قرار داده و خب شما هم می‌توانید پیدا کنید در خود قرآن اناخلقنا  
اناهدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً

---

همان هدایت طبیعی است هدایت رسالتی بعد از این قرار داده یا مثلاً آن آیه معروف که کان الناس امة واحدة  
از این آیه فهمیده می شود که قبل از انبیا یک امتی بوده، یک اجتماعی بوده و آن اجتماع بدون پیغمبر هم بوده  
■ امت یعنی اجتماعی؟ بله؟  
□ قاعدتاً یک فرد را امت واحده نمی گویند منظور یک فرد نیست کان الناس امة واحدة

■ به نظر شما، منظور اعتقاد نیست؟ اگر بگوییم مردم عقاید واحدی داشتند درست است یا نه؟  
□ نه اول مجموعه بشری اعتقاد واحدی داشتند حالا کرم بوده از هر جا شروع شده البته خداوند می دانسته این اتفاق می افتد مسئله تربیت پیش آمده این گونه نشان داده می شود به همان دلیلی که در کتب کلامی ما، در کتب اخلاقی ما فلسفی ما هست آن حالتی که از انسان توقع می رفت که با فطرت خودش راه خودش را پیدا کند در اثر این که مازی است می شود با آن مزاحمت های آن منشاهای دیگر در حدود خودش را برطرف کرد.

■ یعنی قوای درونی برای شناختش مزاحمت ایجاد می کند؟  
□ بله، یعنی آن موقع گرفت بحران می شود گرفت و سردرگمی می شود انتخاب می کند عوامل خارجی هم روی آن اثر می گذارد اگر خودش را رها می کردیم شاید به گونه دیگری می شد این که در مجموع با شرایط مختلف با افراد مختلف این جامعه سرو کار دارد و بسیاری از اینها مزاحم هم می شود حال قطعاً در مراحل بعدی باید این بحث ها مطرح شود آن سزاجت و سلامت، بصیرتی که از درون انسان باید انسان را هدایت بکند آسیب می بیند لذا لطف خداوند اینجا به کمک می آید از بیرون وجود انسان هم یک هدایتی می فرستد برای روشن شدن بحث این سؤال را دوباره تکرار می کنم حضرت عالی می فرمائید طبق اندیشه اسلامی آنچه که در قرآن آمده، خداوند انسان را ابتدا و بلذات خود سامان آفریده، خودش

---

می تواند از درون خودش عوامل زندگی خودش را، نظم و خیر و شرش را شناسایی کند آیا عوامل بیرونی باعث شده که انسان‌ها نظمشان به هم بخورد متفکرانی مثل روسو معتقد بودند انسان‌ها ذاتاً، خوبند اگر به خودشان واگذار می شدند خوب بودند اما یک سری عوامل اجتماعی مثل حب و بغض‌ها شرارت‌های اجتماعی، ساخت‌های اجتماعی این‌ها را خراب کرده آیا منظور حضرت عالی هم همین است؟ یعنی ساخت‌های اجتماعی و مسائل بیرونی، محیط این‌گونه عوامل تأثیر گذاشته؟

□ قطعاً نمی‌خواهم بگویم مسئله خلقت به گونه دیگری بود ناگاه خداوند برایش حال شد و نقشه خلقت دست برد منظور من این نیست از اول هم معلوم بود که خواسته‌های درونی، و تعارض افراد، منافع افراد و شرایط بیرونی و محدودیت طبیعت و وسعت خواسته‌ها و یا بی‌پایانی خواسته‌ها و یا خیلی عوامل دیگر در تعارض قرار می‌گیرد و طراحی خلقت هم از اول همین بوده وقتی که به یک حدی رسید از بیرون هدایت برایش بیاید کمک بیاید که تعبیر حکما این است که عقل پیغمبر باطن است و پیغمبران، عقل ظاهر

■ همین که ابن‌سینا کلمه عنایت می‌گذارد و عنایت الله خیر...

□ عین تعبیرشان این است که عقل، پیغمبر باطن است انبیاء، عقل ظاهرند یعنی هر دو یکی است فقها یکی از بیرون آمده و کمک می‌کند و عقل همان پیغمبری است که خداوند در وجود ما قرار داده از درون کار پیغمبر را می‌کند حتی شما ببینید انبیاء هم که می‌آیند کافی نیستند و خیال نکنیم بالاچار انسان را به سعادت می‌برند، این راهنمایی را خداوند تکمیل می‌کند راهنمایی در داخل وجود ما هست و اصل هم بر این بوده ولی با توجه به این که این انسان مدنی بالطبع در میدان همکاری‌های اجتماعی دچار کلی انحرافات و سوء فهم و سوء انتخاب می‌شد، برای هدایتش از بیرون دوباره کمک می‌گیرد

■ یعنی تقریباً خلقت انسان ملازم نبوت هم هست؟

□ هست، بله

- در این صورت آن بحث کان الناس امةً واحده تقدم تاريخي ظاهراً ندارد؟
- یک نظر این که تقدم تاريخي ندارد و نظر دیگر این که چرا؟! این اشاره به کمون‌های اولیه امت که دیگر این‌ها را نمی‌شود اثبات کرد قرآن هر دو احتمال را تحمل می‌کند می‌توانیم بگوییم در یک مقطعی نیاز به کمکی نبوده وقتی اینها از حدود چند خانواده تجاوز کردند دیگر احتیاج به کمک پیش آمده
- یعنی جامعه بیشتر شده دیگر عقل بشری نیاز به یک کمک بیرونی پیدا کرده؟
- البته اینها اصلاً معلوم نیست که ابتدای خلقت انسان به چه موضع بوده این مباحث و حدسیات علمی نیست قرآن هم بیش از این به ما نمی‌گوید کلیاتی که از این آیه می‌توانیم بفهمیم این است که ابتداءً اکمون‌هایی از انسان‌ها بودند که اختلاف هم نداشتند چون دیدید که در تفسیر می‌گویند کان الناس امة واحده فاختلفوا یک (فاختلفوا) ای در تقدیر بوده از این «ن» می‌فهمند از «ف» فبارسلنا می‌فهمند که یک تأخیری در آن بوده باز این یک استفاده لفظی است اگر بخواهیم واقعیت زندگی بشر را بدانیم از قلمرو فهم ما خارج است، بعضی از آقایان تحقیقاتی کردند و نظراتی دارند ما حرف‌های ایشان را باید نقل بکنیم بنابراین می‌خواهیم نتیجه بگیریم که بالاصل در وجود انسان راهنما هست.
- به نظر شما این قوای شناختی بشر به تنهایی کافی نیستند؟
- من نمی‌خواهم بگویم به تنهایی که کافی بوده انبیاء برای کمکند حالا معلوم می‌شود کافی نیست که خداوند این کمک را برای بشر قرار داده است.
- که این کمک را همیشه داشته برای بشر.
- در این سؤال، تأکید بنده روی فرمایشات اولیه حضرت عالی است قائل بر ماهیت و سرشت انسان به خاطر نتیجه‌ای است که حاصل می‌شد طبیعتاً ماهیت نظام سیاسی هم باید متناسب با ماهیت انسان باشد. اگر قرار باشد در سرشت انسان، هم خوبی باشد و هم بدی، یا به قول معروف هم خیر باشد و هم شر چگونه دین انسان را تفسیر بکنیم که سر از شرک و ثنویت در نیاوریم «یعنی مآجه با این اشکال نشویم که انسان ذاتاً موجودی دوگانه و در درون خودش تعرض دارد؟



---

□ استفاده ما از منابع، هم عقلی و هم شرعی، این است که اصل خیر است و همچنین چیزهایی که ما از آنها استفاده می‌کنیم در وجود ما هست البته آنها گذاشته نشده‌اند که ما به طرف شر برویم این مسئله بسیار جدی و قابل بحث است که حتماً باید روی آن صحنه گذاشت در این مباحث بالاخره آزمایشی که خداوند برای انسان مطرح می‌کند که انسان را مکلف آفریده بر خلاف کسه یکنواختند، اختیار به انسان داده و ارائه الهی تعلق گرفته که یک موجودی با مجاهدت و مبارزه و تلاش و به تعبیر خود قرآن «کرح» مسیر تکاملش را بپیماید عناصری درون انسان وجود دارد که فراهم این راه خیر است، اصل با خیر است از منابع فراوان قرآنی، همین رحمت خدا را در نظر بگیرید که رحمتش بر عذاب و عقوبت غلبه دارد یعنی خلقت انسان را برای سعادت وی آفریده انسان را برای برکت رساندن به او، لطف کردن به او، نعمت دادن به او خلق کرده منتها تعلق اراده خداوندی بر این بوده که انسان انتخاب کند پس اصل بر خیر است، فطرت انسان، فطرت برخیر است همان استعدادهایی که می‌تواند ما را به طرف خیر مطلق ببرد چون اختیار داریم، با برخورد با شرایط بیرون و خیلی از عوامل دیگر می‌توانیم از همانها استفاده می‌کنیم این وجود دارد پس نمی‌خواهیم بگوییم از اول خیر و شر مساوی آفریده شده‌اند بلکه در وجود انسان اصل بر خیر و قابل به شرارت و بیگانگی است.

■ پس در این صورت خلقت انسان، یک بعدی می‌شود، البته خیر به معنی

اعمش؟

□ خیر، یک بعدی نیست می‌توند از همان استعدادهایی که در وجودش هست

شر خلق کند

■ یعنی خیر هست ولی از این استعدادهایی که وجودش هست می‌تواند غلط

استفاده می‌کند؟

□ بله استعداد خیر محض است می‌گویند بعد عدمی هر موجودی شر است،

بعد وجودیش نمی‌تواند شر باشد این ما هستیم که در مسیر، تبدیل به شرش

می‌کنیم

■ جناب استاد شما در مباحثتان به بحث نبوت اشاره کرد به عنوان یک عامل بیرون در رعایت انسان‌ها من می‌خواستم این سؤال را طرح بکنم در تفکر مسیحی در مورد گناه خیلی صحبت کردند که انسان‌ها دچار گناه می‌شوند آیا این ساخت وجودی آدم‌هاست که انسان‌ها را دچار گناه می‌کند یا یک انتخاب ارادیدار است به نظر شما آیا انسان‌ها به طور جبری گناه می‌کنند یا هر کسی تا یک حدی گناه می‌کند نظر شما در این مورد چیست؟

□ آن چیزی که در منطق ما هست اینست که گناه بدون اراده اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند اگر به طور جبری یک اتفاقی بیفتد انسان تقصیری ندارد که بگوییم گناه کرده اگر تعبیر کنیم، قصور است، هم باز صدق نمی‌کند چون در اداره‌ای در آن نیست به نظر می‌رسد اگر مسیحیت از گناه، زیاد بحث می‌کند از واقعیت‌های موجود حرف می‌زند در قرآن هم این تعبیرات وجود دارد که از اکثریت گله دارد که «اکثر هم لاتنقلون» تعبیراتی دارد که به گونه دیگری این بحث‌ها را مطرح می‌کند بالاخره انسان‌ها در همین شرایطی که ما می‌گوییم آلوده می‌شوند پس من نمی‌خواهم بگویم که انسان بالاجبار به طرف راهی می‌رود، من می‌گویم اگر انسان بالاجبار کاری انجام داد آن گناه نیست، گناه باید همراه با اراده و اختیار است.

■ پس شر چیست؟ شر اگر گناه نیست چیست؟ انسان‌ها در ذاتشان شر هست

اما...

□ نه مثلاً نواقصی در وجود خودمان هست و ربطی هم به ما ندارد و یا اشکالاتی که در زندگی ما به وجود می‌آید به خاطر عواملی است که در اختیار ما نیست اینها شر است اما گناه نیست، فرض کنیم بچه‌ای نابینا به دنیا می‌آید و یا نواقصی که در یک جوان هست در آن موقع هیچ تکلیفی ندارد تحت شرایطی ممکن است اشکالاتی در طبیعت به وجود آمده، عوارضش یک جنبی را گرفته باشد این چنین دچار شر است مگر دچار شر نیست شر مساوی با گناه نیست گناه تخلف ارادی است از راهی که راه صواب است حالا یک گناه شرعی داریم در اینجا ما دستور

---

شرع را عرض می‌کنیم، یک گمناهی عقلی هم داریم آدم عقله بقهمد حرکت نامناسبی است شرع هم اینجا حکمی نداشته باشد این هم یک نوع گناه است.

■ شما می‌فرمائید که انسان‌ها با شناخت درونی خودشان قادر به درک خیر و شر نیستند اینطور نیست؟ یک عامل بیرونی، این عامل بیرونی چگونه می‌تواند عمل بکند آیا یک کمک شناختی می‌کند باز این «من» هستم که تصمیم می‌گیرم برای کمک یک ابزار فیزیکی هم می‌تواند داشته باشد به فرض محصول یک انسان به طور فیزیکی با امر نهی‌های آمرانه بیرونی، بیرون از اراده «من» بتواند تشخیص بدهد نظر حضرت عالی چیست؟

□ اینجا هم اصل بر هدایت است ما از مکتب اسلام حرف می‌زنیم یعنی چیزهایی مثل لا اکراه فی الدین و نفی جبر، نفی اجبار و اراده اینهایی که تقریباً محرز از قواعد ماست البته این ابعادی دارد یک بعدش همین جاست اصل بر این شد که انسان‌ها راهنمایی بشوند یک چراغ در وجودشان هست این چراغ از بیرون هم تغذیر می‌شود و باید انتخاب بکند هم در عمل، هم در فکر و استفاده از ابزار خارج از هدایت، این دیگر مربوط به سیاست می‌شود اینجا دیگر وارد مدیریت جامعه می‌شود وقتی که می‌خواهند جامعه را اداره بکنند این قسمت جزء احکام حکومتی و احکام سلطانیه است.

■ دقیقاً سؤالم همین است، شما اگر این بحث را فرض بگیرید که عامل هدایت بیرونی فقط جنبه ارشادی داشته باشد. یعنی کمک کند به شناخت عقلی که اراده در تصمیمش تقویت بشود یک مسیری می‌بد. در این صورت به نظر من که بحث همه‌اش ارشادی است همچنان که عقلا ارشادی است به نظر شما آیا در این مسیر استثنایی هم وجود دارد؟

□ بله خیلی استثنا دارد بعضی‌ها نمی‌فهمند و نمی‌توانند پیام عقل و پیام رسالت را بگیرند

■ مگر امکان دارد، مگر بناست که تک تک آدم‌ها عقلی داشته باشند بعد یک راهنمای بیرونی به کمک بیاید به عنوان یک مثال فیزیکی من یک چراغ قوه‌ای دارم

---

اگر بخواهم از راه‌روهای منزل بیرون بروم کمک می‌کند از یک باطری دیگری استفاده می‌کنم که تقویت بکند آیا وحی چیزی غیر از این انجام می‌دهد؟ و تا اندازه الهی زیمنه شناخت را فراهم نمی‌کند؟

□ بله قطعاً ما منطق قرانمان این نیست تجربه به وجود خودمان هم این نیست تجربه تاریخی هم این نیست هم بد می‌فهمیم همین، می‌توانیم ما اصلاً نفهمیم

■ چرا بد می‌فهمیم؟

□ عوامل فراوانی وجود دارد اولاً جهل، ازوال عاتمان که بوده یعنی تقویت نشدیم عقلمان در حالت ساده و راکدی باقی مانده که نمی‌توانیم تشخیص بدهیم اکثریت مردم بی‌سوادند و یا پیام رسالت به آن‌ها نمی‌رسد یا اگر برسد باور نمی‌کند قدرت تشخیص کافی (ندارد)

خیلی عوامل هست انسان‌ها همه مثل هم نمی‌فهمند تفاوت فهم بدیهی است برای بشر قطعی است بالاخره راه صحیح صد تا نیست برای همان یک راه صحیح صدر جور ما می‌توانیم بفهمیم بنابراین قطعاً نفادت فهم وجود دارد و این خیلی بدیهی است و منابع دینی هم کاملاً این را تأیید می‌کند که انسان دچار اشتباه می‌شود یا نمی‌فهمد که دچار اشتباه می‌شد پس جهل اشتباه در فهم کران هم یک نوع جهل است ■ در این صورت یک راهنمای بیرونی لازم است؟ شاید خواننده مجله ما این سؤال را طرح بکند اگر بناست که انسان به اراده خودش خیر و شر را انتخاب بکند و وحی را هم شنیده باشد حال انتخاب با خودش است که عواملش چه باشد؟ چه نیازی به این عامل بیرونی است؟ مثلاً تأسیس حکومت توسط انبیاء و سائل دیگر، پاسخ حضرت عالی به این سؤال فرضی ما چیست؟

□ به نظر من جوابش بدیهی است بر اساس آن بحث قبلی تان بالاخره انسان‌ها می‌خواهند با هم زندگی بکنند و خودشان تنها نیستند.

■ عقله یا غیر عقله؟ منظور تا کمک است؟

□ بالاخره هر جا یک گروهی می‌خواهند با هم زندگی کنند اگر ما فرض کنیم یک انسانی در جنگل تنها بخواهد زندگی بکند آن بحث دیگری است که ما هنوز سراغ

---

آن نرفتم فعالاً در مورد جامعه انسانی حرف می‌زنیم وقتی یک مجموعه انسانی زندگی می‌کنند این مسأله خودش نیست که بگوید من هر جور فهمیدم همانجور عمل می‌کنم به شما چه؟ خداوند عقلمن داده این قرآن هم دارم می‌خوانم هر چه خواستم عمل می‌کنم ما جامعه‌ای را می‌خواهیم اداره کنیم مصالحان به هم پیوسته است خیر و شر جامعه به هم پیوست است کسی نمی‌تواند تنهایی تصمیم بگیرد یک مجموعه باید با هم کار کنند ابهامی ندارد که، بخواهیم روی آن زیاد پافشاری بکنیم در یک مجموعه‌ای که با هم زندگی می‌کنند حتماً مصالح و منافع همه این‌ها در هم تأثیر دارد و باید به گونه‌ای عمل کرد که مراعات همه مصالح بشود.

■ پس طبق نظر حضرت عالی برای انسان‌ها نمی‌شود حکم واحدی در نظر گرفت چون مجموعه‌ای از خیر و شر هستند و برای شناختشان نیاز به وی دارند وقتی وی آمد می‌توانند تصمیم دقیق خودشان را بگیرند و یا این که بعضی‌ها نظرشان بر نظر بعضی دیگر حاکم باشد؟ یعنی عده‌ای که کمتر می‌فهمند باید تابع باشند نسبت به درک بیشتر؟

□ الان می‌خواهیم از دید اسلامی حرف بزنیم اسلامی همراه با حکومت آمده با این ایده که این جامعه را با معیارهایی که عقل و تعلیمات انبیا برای اداره جامعه لازم می‌دانند اداره کند تصمیمات فردی را در یک محدوده‌ای آزاد می‌گذارند انسان‌ها برای خودشان می‌توانند تصمیماتی بگیرند ولی اینجایی که به منافع اجتماعی برخورد می‌کند حتماً در یک مجموعه مقررات اجتماعی می‌گنجد که بخشی از این مقررات عقله‌ی قوم، تجربه ملت و تمرین‌ها و این‌ها باید به جامعه هدیه کند و بخش دیگر را هم دین باید تکمیل بکند شاید این دو را بتوانیم از هم جدا کنیم اینگونه مبانی از دین باید گرفته شود مواردی هم هست که عقل مستقل ادام می‌کند در این چارچوب اراده جمع حاکم است.

■ اراده شریعت، شریعت شناسان و دین شناسان، منظورتان از جمع اینها هستند.

□ مردم، ما از اسلام نمی‌فهمیم که عده خاصی مامورند که این کار را بکنند همه

---

مردم مامورند حکومتشان را خود تشکیل بدهند چارچوبی هم برایشان تعیین شده که در آن چارچوب حکومت را اداره بکنند بنظر می‌رسد صحبت اخیر حضرت عالی کسی عدول از بحث قبلی است

ابتدا فرمودید که عقل انیان بالاصالة مصالح خود را درک می‌کند و الان می‌فرمائید که یک چارچوب شریعتی هست که حتی عقل فردی، عقل بشری هم باید تابع عقل شرعی باشد

□ آن چارچوب شریعت با عقل همراه است

■ آن را چگونه توضیح می‌دهید؟

□ ما بسیاری از مقررات اجتماعی را به وسیله عقل خودمان می‌فهمیم تصویب قرآن است، تصویب شریعت است به عقلمان ارجاع داده.

■ چه قاعده‌ای وجود دارد وقتی با عقلمان می‌فهمیم قرآن هم ارجاع داده؟

□ کافی نیست ما می‌گوییم راهنمایی‌هایی قرار داده شده، اجتهاد یعنی قانون نویسی منابع اجتهادی ما، عقل و قرآن است در حقیقت سنت هم به قرآن مربوط می‌شود این دو باید باهم کار بکنند اجماع هم از آن دو گرفته شده. عقل است و رسالت و این دو مکمل همدیگر هستند مقرراتی را تنظیم می‌کنند در چارچوب این مقررات، افراد محدودند و خودشان مکلفند. غیر از این در مکتب تشیع دوازده نفری مشخص شده‌اند که آنها منصوبند چاره‌ای هم غیر از این نداریم در مکتب شیعه همه آنها شرایطی قرار دادند گفتند شما خودتان بروید حاکمان را، مقرراتتان را با این شرایط تنظیم کنید

■ بله، چارچوبی را از شریعت می‌گیرند بقیه‌اش دیگر؟

□ خود انسان که دارد عمل می‌کند

■ در واقع حدود عدمی فعالیتشان را از شریعت می‌گیرد منظور حضرت عالی که بگویند این محدودهای نهی شده طیف‌های مشخصی یا عبادی یا اقتصادی یا حقوقی و جزایی اینهایی که تعیین شده، اینها همه‌اش عدمی نیست، یک سری چیزها تعیین کردند که اینها اصولی است که، نمی‌توانیم از آنها عدول بکنیم ولی این

---

همه زندگی ما نیست این ممکن است ۵٪ زندگی ما باشد بقیه‌اش را از عرف و تجربه و عقل و شرایط زمان و مکان و یا مجموعه اینها می‌گیریم.

اگر انسان‌ها در شرایط مساوی خلق می‌شوند همه از استعداد مساوی برخوردارند نابرابری‌های موجود در جوامع را چگونه باید تفسیر کنیم؟ این نابرابری‌ها ابعاد مختلفی دارند مثلاً ابعاد فرهنگی همانطور که فرمودید بعضی‌ها عاقلترند از سواد بیشتری برخوردارند و یا نخبه هستند در تعابیر دینی گوییم بعضی‌ها نبی هستند بعضی‌ها امام و یا معصومند و بعضی‌ها اینگونه نیستند در عرصه‌های سیاسی مثلاً بعضی‌ها حاکم هستند و توانایی رهبری، و اداره جامعه را دارند بعضی‌ها این توانایی را ندارند و نابرابری‌های اقتصادی که در بحث عدالت به آن خواهیم پرداخت حال ما از زاویه خلقت به این بحث نگاه می‌کنیم ما می‌گوییم انسان‌ها همه مثل هم آفریده می‌شوند این نابرابری‌ها را چگونه ترسیم بکنیم و همان استعداد اولیه و حالا بحث خیر و شر هم شد بعد این نابرابری‌ها طبیعتاً طبیعی می‌شوند فقط دنبال مکانیزم شناختش باشیم ما چگونه بفهمیم بعضی‌ها با استعداد بیشتری آفریده شدند که حقشان بهشان داده شود و برخی دیگر با استعداد کمتری آفریده شدند بعد بحث آزادی هم همین‌جا مطرح می‌شود که چه قدر آزادی داده شود خود این بحث در عرصه‌های سیاسی تأثیرات سرنوشت‌سازی را می‌گذارد.

□ نمی‌دانم این حرف از کجا درآمده که انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند.

■ آیا مساوی آفریده شدند یا نه؟

□ نه، حالا یکبار ما فهم خودمان از جامعه و انسان را می‌گوییم خب فهم این را نمی‌گویند این که مساوی آفریده شدند بر می‌گردیم به تاریخ بشر تا اینجایی که تاریخ بشر به یاد دارد که اینجوری نبوده به منابع دینی که مراجعه می‌کنیم البته، منبع معتبر دیگری نداریم آن هم که این را نمی‌گویند از آن روز اول که آم و حوا را آفریده آن‌ها مختلف آفریده شدند زن و مرد آفریده شدند با طبیعت مختلف و هواهای مختلف، در تن نسل بعدیشان که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که هابیل و قابیل با هم اختلاف

---

داشتند قابیل، هابیل را کشته، فکرشان هم با هم اختلاف داشت البته این که در مقررات اجتماعی، انسان‌ها یک حقوق مساوی دارند در شرایط مختلف و آن هم با خیلی قیود و شروط و محدوده‌های خاص، آن بحث بعدی است فعلاً شما صحبت جهان‌بینی آفرینش انسان را می‌کنید حالا فرض می‌کنیم که اینجوری باشد یعنی خداوند یک آدمی آفریده با یک همسرش و بعد اینها زاد و ولد کردند و مرتب اضافه شدند از ظاهر قرآن اینطور استفاده می‌شود. اولاً از آنها با هم مساوی نبودن زن و مردشان با هم فرق داشتند ثانیاً در همان سیر شرایط طبیعی زندگی، تأثیر خود را برجای می‌گذارد و تحت آن شرائط و دائماً استعدادها، ظرفیت‌ها، موانع، همه چیز پیش می‌آید ممکن است، ۵ سال که ما جلو بیاییم صدها مانع روی انسان، آن موجود اثر گذاشته و سیر سرنوشتش را عوض کرده باشد البته عدالت خداوند، بحث دیگری است.

■ نسل خلقت جناب استاد حالا آن تبعات بعدی است؟

□ عدالت خداوند شرایطی را درست می‌کند که برای همه اینها بر خورد عادلانه

باشد

از اول هم مساوی نبودند و بعدها این اختلافات طبیعی این اختلافات را زیاد کرد.

- ببینید تعبیر حضرت نوح که دیگر خیلی جلوتر از همه بوده  
حالا این اطوار را ممکن است چند جور تفسیر کنند وقتی که خداوند از تنوع



---

صحبت می‌کند. که خداوند شما را چگونه خلق کرده ان اجزاء ادله خداشناسی حضرت نوح مطرح می‌کند. آیه اطواری که حضرت نوح در آن زیان می‌گوید که در آثار ما نزدیک زنان حضرت آدم می‌شود آن بحث را مطرح می‌کند قرآن اگر بخواهد تمام واقعیت تاریخ را بگوید یک جور معنا داریم اگر هم بخواهد حقایق تاریخ را تبیین کند یک جور دیگر معنا داریم.

- نابرابری‌های مختلفی که وجود دارد طبیعی است دیگر؟

بله، طبیعی است، انسان در طبیعتی زندگی می‌کند که شرایط گوناگون انسان‌ها را مختلف می‌کند از بدو آفرینش تا پایان زندگی پس، صحبت می‌کنیم از اختلافات به خاطر شرایط محیطی، به خاطر عوامل مادی در بحث ابن سینا هم هست. که می‌گوید که انسان‌ها وقتی که درگیر فعالیت می‌شوند خصایص متفاوتی را پیدا می‌کنند آیا این‌ها همه‌اش عرضی است.

- این بحث برای ما خیلی مهم نیست این اختلافات قطعی است از کلمات قرآن هم استفاده نمی‌شود که از اول ساخته که همه مثل تا قیامت پیش بروند از همان لحظه اول پیدا است که سرنوشتشان را به دست خودشان داده‌گفته که یا بنی آدم هر طور عمل کردند همانگونه پاداش می‌بینید.

- به نظر شما آیا ما نابرابری را در مقدمات اصلی انسان مثل عقل هوش و غیره؟ اولین لحظه‌ای که ما محکوم‌ای که ما محکوم به شرایط طبیعی شدیم باید آماهد می‌شدیم که مختلف و متفرق و گوناگون خواهیم بود.

- پس طبق این نظر در واقع خداوند انسان‌ها را نابرابر قرار داده حتی اگر بگوییم که تا برابر حقی نکرده، این گونه نیست؟

- ولی شرایط طبیعی انسانها را نابرابر می‌کند.

- اگر این طوری هست در واقع این فرضیه که انسان‌ها قوای درونی شناختی شان همه دارند این قوای درونی بعضی‌ها یک مقدار...

- نه، دیگر در نسل‌های بعدی که پیش می‌آید که این طوری نیست همان‌ها هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد یعنی یک بچه وقتی که در یک شرایطی به دنیا می‌آید با یک

---

بچه دیگر در شرایط دیگر حتماً مساوی نیستند، استعدادشان، رشدشان و خیلی عوامل سرنوشت ساز در وجودشان متفاوت است.

- در واقع برخی قوای عقلی و فکریشان کمتر است حضرت عالی این کمتری را می پذیرید؟

- بله، شرایط طبیعی اینها را کمتر کرد.

- در حوزه سیاسی هم باید تابع کسانی که درک بیشتری دارند این را هم می پذیرد؟

- جنب تا برسیم به سیاست ببینیم که باید چه کار کنیم؟

- بحث از انسان شناسی سیاسی است دیگر؟ نه؟!

- نه جنب، الان ما جامعه ای داریم با افراد گوناگون، سلیقه های گوناگون، مقدار درک گوناگون و احساسات گوناگون ولی صدها اختلاف، شاید هم هزارها به تعداد ژن های ما اختلاف در وجود ما هست این می شود انسان مطرح می کنیم ما با این موجود مواجهیم و می خواهیم این را اداره بکنیم می خواهیم جامعه این انسانها اداره شود و خوب اداره شود حالا به بخشی می رسیم که چگونه بر این اختلافات فائق بشویم؟

- آیا ما با این سؤال مواجهیم که جامعه متنوع را چگونه اداره کنیم و یا این سؤال را طرح کنیم که جامعه متنوع چگونه نظم سیاسی خودش را درست کند؟ کدام سؤال به نظر شما سؤال مهمتری است.

- هر سؤال مهم است چون اولاً خود افراد جامعه مکلفند در وضع زندگی شان تأثیر گذار باشند.

- طبق این معمول خیلی هاشان نمی فهمند.

- جنب اگر نمی فهمند، در حد فهمشان، آنهایی که می توانند همه تکلیف دارند و ثانیاً کسانی که بهر دلیل امکانات بیشتری دارند و بهتر از دیگران می توانند کار بکنند آنها هم تکلیف اضافه دارند.

- همانکه در اصطلاح قدیم ما بحث اهل حل و عقد را مطرح می کنیم متطورتان

این است؟

- اهل حل و عقد را بیشتر می‌برند انجایی که می‌خواهند تصمیم بگیرند یک مرجعی را تعیین می‌کنند یعنی اگر مشکلی داشتند که چه کسی می‌خواهد تصمیم بگیرد؟ آنها یکی از مراجع تصمیم‌گیر هستند، این هم یک جریان سیاسی است یک جریان ثابت نیست در هر جامعه‌ای به ادله مختلفی ممکن است بعضی‌هاشان قدرت حل و عقد جامعه را داشته باشند آن هم شرایط مختلفی دارد از قبیل حیثیت، سواد، اطلاعات، امکانات، مقبولیت اینها دیگر شرایط ثابتی نیست که آدم بتواند هر جایی یک جور ظاهر شود مثلاً وقتی که قرآن او به معروف و نهی از منکر که یک بحث کلی است مطرح می‌کند یک مخاطب‌های خاصی هم دارد.

- همه نیستند؟

- نیستند لم تعظون قوماً الله مهلكم و معذیکم عذاباً شدیداً این مخاطبش که همه نیستند حالا معنایش خود است یدعون الی الخیر از امت شما یک جمعی بیاید این کار را بکند.

شما از اینگونه آیات در قرآن خیلی دارید و این یک چیز روشنی است بالاخره یک کسانی هستند به هر دلیل شرایط روزگار به آنها این وضع را داده که می‌توانند برای هدایت جامعه اقداماتی بیشتر از افراد عادی بکنند آنها تکلیف بیشتری دارند. - بهتر است بین تنوع و تفاوت و نابرابری فرق قائل بشویم؟ این گونه که از ادله قرآن و روایات فهمیده می‌شود تنوع و تفاوت بین انسان‌ها منظور است نه نابرابری بین آنها، اگر ما تنوع را مطرح می‌کنیم برای این است که این جامعه اداره شود ناچاراً و ضرورتاً انسان‌ها باید متنوع خلق شوند.

- برای راحت کردن خودتان، این حرف را می‌زنند با واقعیت این نیست...

- تبعاتش فرق می‌کند؟

- نه، تبعاتش هم فرق کند در بحث بالاخره مساوی نیستند فرض کنید از لحاظ استعداد فهم متنوعند یعنی بگوییم مسائل جغرافیا را خوب می‌فهمد و دیگری مسائل تاریخ را خوب می‌فهمد و کس دیگر مسائل طبیعی را خوب می‌فهمد این

---

جور نیست بعضی‌ها خیلی هوشمند و همه چیز را می‌فهمند عده دیگر چیزی نمی‌فهمند.

ممکن است ذاتشان استعداد داشته ولی در اثر شرایط طبیعی خیلی متفاوت شده‌اند مثل هم نیستند.

- اگر نابرابری را قبول بکنیم یکی از تبعاتش این می‌شود که مثلاً انسانی، انسان دیگر را برده خود می‌کند.

- نه، برده‌داری کاری است که ما می‌کنیم آنها که برده خلق نشدند بله در قرآن این که یک کسی فرمان بر همه و کس دیگر فرمان ببرد این اتفاق می‌افتد بعضی‌ها می‌گویند این معنایش این است که مسیر طبیعی این جور می‌شود خدا این را نخواسته

- عین جبر نیست جناب استاد...

- نه خب این بحث جز بحث‌های قدیم تا حالا بوده که، بعضی‌ها می‌گویند جبر است. مسیر طبیعت به اینجا می‌رسد خداوند نخواسته که اینجوری شود وقتی که یک نفر در یک مسیری افتاد بالاخره از یک نقطه‌ای شروع می‌کند، مثلاً این آقا افتاد دو مغزش تکان خود حالا بگوییم خدا نکرده، افتاده زمین، مگر این که اینجا را هم بگوییم که جبر است مغزش تکان می‌خورد مغزش معیوب می‌شود حالا بچه‌هایش هم که به دنیا می‌آیند یک اشکالاتی در آنها دیده می‌شود. خداوند سنن و قوانین حاکم بر طبیعت را خلق کرده یعنی خدا این طور قرار داده که اگر کسانی که آلودگی به یک ویروسی دارند با هم ازدواج کردند بچه‌شان معلول می‌شود این قانون طبیعت است این قانون را خداوند قرار داده ما البته موظفین کشف کنیم به این راه نیفتیم نگذاریم بچه‌ها مان معلول بشوند بشر هم می‌تواند، برایش محال نیست ولی یک چیزهایی هست که ما و ارتش هستیم.

- بله، البته من این گونه فهمیدم که شما بین یک امر اجتماعی و یک امر طبیعی تفاوت قائل می‌شوید مثلاً بردگی و از این قبیل مسایل را امر اجتماعی می‌دانید منتهی بحث من این است که ما چرا به نوادر زندگی انسان‌ها توجه می‌کنیم؟

---

تفاوت بین انسان‌ها بسیار ترک است بله ممکن است یک نفر نابغه باشد و ممکن است یک نفر دیوانه و مجنون و از کار افتاده باشد اما ما از انسان به عنوان معمول مقداول صحبت می‌کنیم اینجاچه تفاوتی می‌کند؟

- بله، خب بسیاری از مردم شبیه به هم و نزدیک به هم هستند شما سؤالتان این بود آیا مساوی آفریده شدند ما می‌گوییم، نه مساوی نیستند، با هم اختلافاتی دارند این در یکجایی این وضعیت دارد آن در جایی آن وضعیت را دارد این تنوعی که ایشان مطرح می‌کنند تنوع وجودیشان است ولی تحت شرایطی هم با هم اختلاف دارند اینطور نیست که یکی باشند، شما هیچ جا نمی‌توانید یک کارخانه‌ای فرض کنید سوزن می‌سازد یا نعلبکی یا استکان می‌سازد بگویید همه را بخوری‌اند.

- حتی اکثر معمول انسان‌ها هم به نظر شما با هم تفاوت دارند.

- حتماً تفاوت دارند بله نابرابری در آنها هست ممکن است یکی کمتر، یکی بیشتر، یکی یک وضعیت، یکی دو وضعیت تفاوت هست یعنی اصلاً ما مساوی مساوی نمی‌بینم.

- جمع بندی بحث شما عرض می‌کنم اگر خواستید نکاتی را اضافه کنید ما در بحثمان چند نکته مهم داشتیم نکته اول این بود که آفرینش انسان‌ها به گونه‌ای است که خیر در آن اصل است یعنی ذاتاً همه باید خیر آفریده شوند شریک امر عدمی، بنابر یک نظریه عارضی است عدم تساوی را هم پذیرفتیم در تعبیر همکا هم داشتیم.

اینها با هم برابر هستند، که این بحث را اینجا طرح می‌کنیم به خاطر بحث‌های بعدی است که می‌خواهیم مطرح کنیم فرمایش حضرت عالی همین بود که برنابرابری‌هایی که هست چگونه باید فائق بشویم چون بعضی از این نابرابری‌ها اجتماعی است و درست نیست و بعضی‌ها طبیعی است. فطری است یا بر اساس خلقت است شناخت اینها خیلی کار دشواری است مخصوصاً در بحث عدالت، و یا در بحث آزادی‌ها مطرح می‌شود که بهر حال حدود آزادی‌ها چقدر باشد.

و بحث پلورالیسم که امروز مطرح است اگر با بپذیریم یا تنوع یا اخلافات یا

---

نابرابری هست آن وقت باید ببینم چه حدی از تکثرگرایی را می‌پذیریم و بعد ادله‌اش احزاب مدل‌های مختلفی حکومتی، آزادی انسان‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد و همچنین بحث تفکیک حوزه‌های خصوصی انسان‌ها از حوزه‌های عمومی مطرح می‌شود، و اینکه حوزه‌هایش چقدر کمترش پیدا می‌کند این‌ها را به عنوان جمع‌بندی عرض کردم.

- خیلی خوب، به این اختلافات را پذیرفتیم، اینجا بحث فلسفی داشتیم و گفتیم واقعیت وجودی ما این طوری است اما این مقدار اختلافات و تفاوت‌ها یا نابرابری‌ها، تنوع‌ها چون همه جور در این‌ها هست این‌ها انسان‌ها را به حدی غیرساند که بتوانند از مزایای اجتماعی ویژه برخوردار شوند وقتی که ما بخواهیم نظام اجتماعی از طرح بکنیم، گفتیم اختلافات وجود دارد در این اختلاف یک مقدارش در حقوق انسانی، عمومی و اجتماعی که این افراد دارند هیچ اثری ندارد ولی مقدار دیگرش اثر دارد. یک جاهایی بله متفاوت است انجا مقررات اجتماعی هم متفاوت است وقتی که ناهماهنگی‌ها از یک حدی بگذرد.

- شاید در بعضی تعابیر بگوییم مسئولیت اینهایی که از نعمت بیشتری برخوردارند باید بیشتر باشد.

- حتماً این طوری می‌شود وقتی که یک کس بهر دلیل یا خودش کسب کرده یا تاریخ به او داده یا ارث برده یا شرایط طبیعی او را به اینجا آورده یکنوع برجستگی دارد که همین جا - زکات نعمت و مسأله مسئولیت خاص و این‌ها پیش می‌آید این پستی و بلندی، این تنوع‌ها اینها خودش یک ضرورت زندگی اجتماعی بود. که خداوند در طبیعت قرار داده که باید به این شکل در بیاید برای همین جامعه متفاوت، هم عقل ما و هم شرع ما مقررات مناسب این جامعه را قرار دادند که با همان عدالت با مراعات حقوق و با استفاده از استاده‌ها ما به یک جامعه بهتر برسیم من این را عیب جامعه نمی‌دانم این جور مخلوقی خداوند می‌خواستند و الا بشر را هم مثل ملائکه دارای قوای طبیعت تغییرناپذیر خلق می‌کرد.